



**Global Storybooks**

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

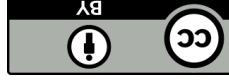
آنانسی و جرد

✎ Ghanaian folktales

👤 Wiehan de Jager

👉 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



آنانسی و جرد



✎ Ghanaian folktales

👤 Wiehan de Jager

👉 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)

3

آنانسی و جرد



در زمان‌های خیلی خیلی قدیم مردم هیچ چیزی نمی‌دانستند. آن‌ها نمی‌دانستند که چطور محصولات کشاورزی را بکارند، یا چطور ابزارهای فلزی بسازند. خدای نیامه در آسمان‌ها عالم به همه‌ی دنیا بود. او تمام این دانش را در یک کوزه‌ی سفالی، امن نگه داشته بود.



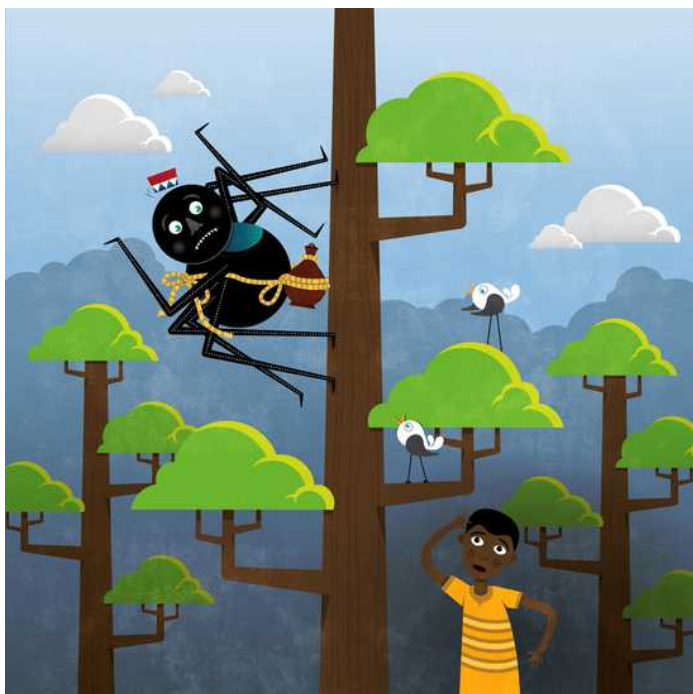
کوزه شکست و به چندین قسمت روی زمین خرد شد. آن خرد برای همه آزاد بود که بتوانند از آن استفاده کنند. و آن این بود که مردم یاد گرفتند که چگونه کشاورزی کنند، تکه بیافند، ابزارهای فلزی بسازند و تمام چیزهای دیگر که مردم می‌دانند چطور انجام دهند.

زودتر از آنکه بخواهد خجسته شود، این کار را می‌کند. اما خجسته شدن او، به او اجازه می‌دهد تا به جای آنکه در آنجا بماند، به آنجا برود. خجسته شدن او، به او اجازه می‌دهد تا به آنجا برود. خجسته شدن او، به او اجازه می‌دهد تا به آنجا برود.

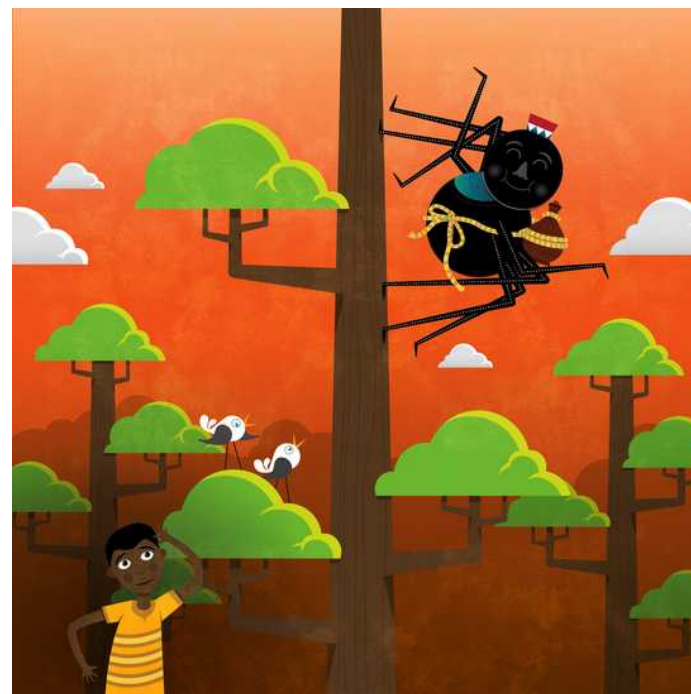


خجسته شدن او، به او اجازه می‌دهد تا به آنجا برود. خجسته شدن او، به او اجازه می‌دهد تا به آنجا برود. خجسته شدن او، به او اجازه می‌دهد تا به آنجا برود.





آنانسی حریص با خودش فکر کرد که “من می‌توانم این کوزه را در بالای یک درخت بلند امن نگه دارم. سپس می‌توانم همه‌ی آن را فقط برای خودم نگه کنم!” او یک نخ بلند به دور کوزه پیچاند و آن را به دور شکم خود بست. او شروع به بالا رفتن از درخت کرد. ولی بالا رفتن از درخت سخت بود، چون کوزه مدام به زانویش می‌خورد.



تمام این مدت، پسر جوان آنانسی زیر درخت ایستاده بود و آنانسی را تلاش می‌کرد. او گفت، “اگر کوزه را به پشتت بسته بودی بهتر نبود؟” آنانسی سعی کرد کوزه‌ی پر از خرد را به پشتش بیند، و واقعا خیلی آسان تر بود.